



اقبال لاهوری «اسرار خودی» بخش ۴ - در بیان اینکه حیات خودی از تخلیق و تولید مقاصد است

۱	زندگانی را بقا از مدعا ست	کاروانش را درا از مدعا ست
۲	زندگی در جستجو پوشیده است	اصل او در آرزو پوشیده است
۳	آرزو را در دل خود زنده دار	تا نگردد مشّت خاک تو مزار
۴	آرزو جانِ جهانِ رنگ و بوست	فطرتِ هر شیئی امین آرزو ست
۵	از تمنا رقص دل در سینه ها	سینه ها از تابِ او آئینه ها
۶	طاقتِ پرواز بخشد خاک را	خضر باشد موسی ادراک را
۷	دل ز سوز آرزو گیرد حیات	غیر حق میرد چو او گیرد حیات
۸	چون ز تخلیق تمنا باز ماند	شهرش بشکست و از پرواز ماند
۹	آرزو هنگامه آرای خودی	موج بینایی ز دریای خودی
۱۰	آرزو صیدِ مقاصد را کمند	دفتر افعال را شیرازه بند
۱۱	زنده را نفی تمنا مرده کرد	شعله را نقصانِ سوز افسرده کرد
۱۲	چیست اصل دیده بیدار ما	بست صورت لذت دیدار ما
۱۳	کبک پا از شوخی رفتار یافت	بلبل از سعی نوا منقار یافت
۱۴	نی برون از نیستان آباد شد	نغمه از زندانِ او آزاد شد
۱۵	عقلِ ندرت کوش و گردون تاز چیست	هیچ میدانی که این اعجاز چیست
۱۶	زندگی سرمایه دار از آرزوست	عقل از زائیدگانِ بطن اوست
۱۷	چیست نظمِ قوم و آئین و رسوم	چیست راز تازگی های علوم
۱۸	آرزویی کو بزور خود شکست	سر ز دل بیرون زد و صورت به بست
۱۹	دست و دندان و دماغ و چشم و گوش	فکر و تخیل و شعور و یاد و هوش
۲۰	زندگی مرکب چو در جُنگاه باخت	بهر حفظ خویش این آلات ساخت
۲۱	آگهی از علم و فن مقصود نیست	غنچه و گل از چمن مقصود نیست
۲۲	علم از سامان، حفظِ زندگی است	علم از اسباب، تقویمِ خودی است
۲۳	علم و فن از پیش خیزانِ حیات	علم و فن از خانه زادانِ حیات
۲۴	ای، از راز زندگی بیگانه، خیز	از شرابِ مقصدی مستانه، خیز
۲۵	مقصد، مثل سحر تابنده ئی	ماسوی را آتش سوزنده ئی
۲۶	مقصدی از آسمان بالاتری	دلربائی، دلستانی، دلبری
۲۷	باطل دیرینه را غارتگری	فتنه در جیبی، سراپا محشری
۲۸	ما ز تخلیق مقاصد زنده ایم	از شعاع آرزو تابنده ایم

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس مخدوف یا وزن مثنوی)

